

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهارم محرم

آزاد مرد نینوا

حجت الاسلام والمسلمین نظری منفرد

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مَفْتَا حاً لِدُكْرِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ

ثم الصلاة و السلام علي سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد صلي الله عليه و علي أهل بيته الطاهرين المعصومين المكرمين و اللعنة دائمة علي اعدائهم اجمعين من الآن الي قيام يوم الدين.

عن ابى عبدالله (عليه السلام) : «ايها الناس إن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان، و تركوا طاعة الرحمن و أظهروا الفساد، و عطلوا الحدود،

و استأثروا بالفيء، و أحلوا حرام الله و حرّموا حلاله و أنا أحق من غيرّ انا حسين بن علي و ابن فاطمه بنت رسول الله (صلى الله عليه و آله)»^۱

این بخشی از فرمایشات امام حسين (عليه السلام) هست که هنگام ملاقات با حر و سپاهیان حر ایراد فرمودند. ما

شیعه معتقد هستیم امام (عليه السلام) با غیب در ارتباط هست، غیب را می داند، البته حد و مرز علم امام به غیب

مربوط به مشیت خدا هست که چه مقدار را امام بدانند. از روایات هم همین معنا استفاده می شود که مقدار

علم ائمه (عليهم السلام) به غیب بستگی به مشیت حضرت حق دارد. حضرت رضا (عليه السلام) در روایتی می فرماید: وقتی امام

اراده می کند چیزی را بداند از او نوری متصل می شود به لوح و در آن جا اگر مشیت الهی تعلق گرفت به

آن چه که در لوح هست آگاهی پیدا می کند و مطلع می شود. این که پیامبر (صلى الله عليه و آله) و دیگران، که قرآن مجید به

آن تصریح می کند با غیب در ارتباط هستند، امری بدیهی و آشکار است ، خدای متعال در آخر سوره ی

مبارکه ی جن می فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»^۲ یا در آیات دیگر قرآن

خدای متعال می فرماید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ»^۳ یا در رابطه با بعضی از انبیاء مثل حضرت مسیح

(عليه السلام) می فرماید: حضرت عیسی (عليه السلام) به قومش فرمود: «وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»^۴ من به شما

خبر می دهم چه چیزی خواهید خورد و چه چیزی را در منزل ذخیره کرده اید. این علم غیب است. یا مثلاً

۱. تاریخ طبری، ج ۴

۲. سوره جن، آیه ۲۶ و ۲۷

۳. سوره آل عمران، آیه ۴۴

۴. سوره آل عمران، آیه ۴۹

راجع به بعضی از اولیاء و بزرگان که شاید پیامبر هم نبودند خداوند متعال می فرماید: **و آتیناه من لدنا علما** که این غیر از علم معمولی است «**آتیناه من لدنا**». یا در رابطه با عاصف بن برخیا خدای متعال می فرماید: وقتی آن جنی گفت: «**قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ * قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ**»^۵ من تخت بلقیس را خواهم آورد قبل از آن که چشم بر هم بزنی. در آیه‌ی آخر سوره‌ی مبارکه‌ی رعد است می فرماید: «**قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**»^۶ عاصف بعضی از علم کتاب را می دانست. روایات فراوانی در ذیل این آیه‌ی کریمه هست که کسی که علم کتاب نزد او هست او امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست. بنابراین ائمه‌ی ما با غیب در ارتباط بوده‌اند و آگاهی از غیب داشته‌اند. حد و مرز این آگاهی مربوط بوده به مشیت حضرت حق جل و علا، هر مقدار از غیب را که می خواسته در اختیار آن‌ها قرار داده است.

غرض از این مقدمه این هست که امام حسین (علیه السلام) با آگاهی از شهادت از مدینه حرکت کرد و این آگاهی را هم در متون تاریخی می بینیم و هم در ضمن یک سلسله روایاتی که برخی از آن روایات در کامل‌الزیارات و کتب دیگر است. حالا یکی از آن نمونه‌های علم غیب امام (علیه السلام) مطلبی است.

نمونه علم امام (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) هنگامی که در مسیر راه بودند، از حجاز وارد عراق شدند در منزل شراف به فتح شین ضبط کردند. آن‌جا را شب حضرت ماندند «**فلما كان وقت السحر امر فتيانه بحمل كثير من الماء**» سحر که شد حضرت به اصحاب‌شان و به جوان‌ها فرمودند: آب زیادی بردارید. در این دستور حتماً ی حکمتی است، چون چند فرسنگ دیگر به یک منزل دیگری می‌رسند و در آن‌جا آب هست طبیعتاً، منازل مشخص بوده چون این مسیر راه کوفه مکه بوده، حجاج توی این مسیر در تردد بودند، می دانستند منزل بعدی که می‌رسد آب هست. مشک‌های آب روی شترها بود، تقریباً این مشک‌ها را پر کردند، حضرت فرمود: هرچه ظرف دارید پر کنید. ظرف‌ها را پر از آب کردند اما حکمت این همه آب برداشتن را نمی دانستند چون بی سابقه بوده در این

۵. سوره نمل، آیه ۳۹ و ۴۰

۶. سوره رعد، آیه ۴۳

مسیر راه مکه تا کربلا که امام علیه السلام در جایی امر کرده باشند آب زیادی بردارید، این جا امر کردند آب زیادی بردارید؛ حکمتش را نمی دانستند. حرکت کردند مسیر را ادامه دادند، یک مقدار که خورشید بالا آمد و کم کم هوا رو به گرمی گذاشت **اذ کبر رجل من اصحاب الحسین علیه السلام یک مردی از اصحاب امام حسین تکبیر گفت،** اصحاب به ایشان گفتند که تکبیر برای چی گفتی؟ معمولاً انسان وقتی با یک امری مواجه می شود مثلاً شگفت آور است یا امر عظیمی است تکبیر می گوید. گفت: من از دور نخلستان می بینم. زهیر بن قین گفت: من این مسیر را مکرر تردد کردم نخلستان نیست. امام حسین علیه السلام فرمود: نیک بنگرید، خوب دقت کنید، نگاه کردند **«فاذا بأذان الخيل و أسنة الرماح»** دیدند این چیزهایی که از دور به چشم می خورده به صورت نخل، این ها نیزههایی است که در دست دشمن است بالا گرفتند به صورت نخل از دور جلوه می کرد.

حربن یزید ریاحی

حربن یزید ریاحی بود به همراه هزار نفر سوار رسید، هوا گرم به شدت تشنه بودند. امام حسین علیه السلام فرمودند به این ها آب بدهید. سرّ امر امام در سحرگاه که آب زیاد بردارید مشخص شد. هزار نفر را آب دادن و اسب های آن ها را هم آب دادن طبیعی است که آب زیادی را باید این ها برداشته باشند. تمام این جماعت به ضمیمه ی اسب های آن ها از آب سیراب شدند، آخرین نفر یک شخصی است به نام علی بن طحان می گوید: من آخرین کسی بود که خواستم آب بنوشم، از مشک در حالیکه مشک ها بر شتر بود. امام علیه السلام یک نگاهی به من کردند فرمودند: **انخ الراویة**، راویه یعنی مشک، اما به زبان و لغت اهل حجاز یعنی شتر، من نفهمیدم چون عراقی بودم نفهمیدم. مقصود حضرت را **انخ الجمل** فهمیدم. یک معنای دیگر راویه شتر است، شتر را خواباندم آن مشک آبی را که روی شتر بود من برداشتم خواستم بنوشم در اثر شدت تشنگی نتوانستم دهانه ی مشک را جمع کنم و درست آب بنوشم، آب ها می ریخت. امام علیه السلام فرمودند که: آب ها نریز، نتوانستم دیدم خود امام حسین علیه السلام تشریف آوردند و دهانه ی مشک را جمع کردند کنار دهان من گرفتند و من آب نوشیدم. این روحیه ی بزرگ و این کرامت نفس چون امام حسین علیه السلام، پسر امیرالمؤمنین علیه السلام است و فرزند رسول خدا هست، همان بزرگواری که در صفین حاضر نشد آب را به روی دشمن تراز اول خودش یعنی معاویه و مردم شام ببندد، فرمود باید آب آزاد باشد. علی ای حال آب را خوردند و سیراب شدند، نزدیک ظهر

شد کم‌کم هنگام زوال فرا رسید. امام حسین علیه السلام به حجاج بن مسروق جعفی که مؤذن حضرت بود فرمود: اذان بگو، ایشان اذان گفت، فرمود به حر تو با یارانت نماز بگذار من هم با اصحابم نماز می‌خوانم. حر عرض کرد نه آقا، ما همه به شما اقتدا می‌کنیم. امام حسین علیه السلام ایستادند نماز ظهر را خواندند و بعد از نماز ظهر خطبه‌ای را ایراد کردند. در آن خطبه حضرت فرمودند: ایها الناس، ای مردم این جماعت «**أُظْهِرُوا الْفَسَادَ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ**»^۷ یعنی بنی‌امیه؛ این‌ها در زمین فساد کردند، حدود را تعطیل کردند، الهی اجرا نشد «**وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْفِئَةِ**» اموال را اختیار خودشان گرفتند «**وَ حَرَمُوا حِلَّالَهُ**» حرام خدا را حلال کردند، حلال خدا را حرام کردند «**وَ أَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ**» من سزاوارترین کسی هستم که این وضعیت را تغییر بدهم. وضعیتی که به وجود آمده، منکرات احیاء شده و معروف از میان رفته، من باید این وضعیت را تغییر بدهم. بعد خودشان را معرفی کردند که من فرزند امیرالمؤمنین و فرزند رسول خدا هستم، کسی چیزی نگفت، سکوت همه جا را فرا گرفته بود، عصر هنگام شد، اذان نماز عصر را حجاج بن مسروق گفت، امام حسین علیه السلام نماز عصر را هم خواندند. باز فرمایشاتی را ایراد کردند، فرمودند: که مردم من به این دیار نیامدم مگر بعد از آن‌که فرستادگان شما نزد من آمد، این‌جا حربن یزید سکوت را شکست و گفت یا حسین! من از این نامه‌ها اطلاعی ندارم. حضرت فرمودند: به غلام‌شان فرمودند: این دوتا خرجینی که نامه‌های مردم کوفه در آن هست را بیاور، حضرت این نامه‌ها را هم همراه‌شان آورده بودند. نامه‌ها را حضرت نشان داد، حر نگاه کرد دید درست است این‌ها واقعاً نامه‌هایی است که فرستاده شده، اما به حضرت عرض کرد که آقا علی‌ای حال من این نامه‌ها را نفرستادم و من مأمور هستم که شما را به کوفه ببرم و تحویل عبیدالله بن زیاد بدهم. حضرت امتناع کردند او هم اصرار می‌کرد. ابتدا به ایشان فرمودند: «**الموت اهون الیک من ذلک**» تو من را به کوفه ببری. بمیرم بهتر است و آسان‌تر است از این‌که من را به کوفه ببری. گفت آقا من شما را باید ببرم به کوفه، دستور داد سپاهش آماده شدند، آماده‌ی برخورد با حضرت. حضرت به ایشان فرمودند که: «**ثکلتک امک ما ترید**» این کلمه دشنام نیست اما یک نفرین است من این را عرض بکنم نفرین است این کلمه **ثکلتک امک** یعنی مادرت در عزایت بگرید. یعنی بمیری و مادرت در عزایت گریه بگرید. حر که این سخن را شنید به امام علیه السلام گفت: یا

۷. ابن الجوزی، تذکره الخواص، ص ۲۱۷

حسین لو ذکر غیرک امی... اگر کسی از تو کسی نام مادر من را برده بود من نام مادر او را می بردم هرکه باشد، اما چه کنم اگر بخواهم نام مادر شما را ذکر کنم جز با نیکی نمی توانم نام مادر شما را ذکر کنم لذا کوتاه آمد. قرار شد امام حسین یک مسیر دیگری را انتخاب کنند نه کوفه باشد و نه مدینه. عبارت مقاتل و کسانی که حادثه ی کربلا را نوشتند این طوری است فتیاسر الحسین علیه السلام عن الطریق سمت چپ جاده را حضرت انتخاب کردند.

آمدند تا صبح روز دوم محرم، صبح روز دوم محرم با دستور عبیدالله امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا متوقف شد و مسبب این کار حر بود. فقط یک نکته ای را من عرض کنم این قابل توجه است و آن این است که حربن یزید در مسیر راه گاهی می آمد به امام حسین علیه السلام عرض می کرد آقا جان بنی امیه بسیار قوی هستند شما را به قتل می رسانند، یاران شما را می کشند، اصحاب تان را می کشند، خودتان را شهید می کنند. امام حسین علیه السلام در جوابش این اشعار را فرمودند، فرمودند:

سأمضي وما بالموت عار على الفتى إذا ما نوى حقاً وجاهد مسلماً
وواسى الرجال الصالحين بنفسه وفارق مثوراً

حر میان بهشت و آتش

حر هم چنان در سپاه دشمن بود تا صبح روز عاشورا آمد پیش عمر بن سعد، گفت سخن های حسین را شنیدی؟ گفت آری، گفت: تقائل مع هذا الرجل؟ با این سخن هایی که شنیدی باز هم جنگ می کنی؟ عمر سعد گفت اگر کار در دست من بود نه نمی جنگیدم، اما چون امر امیر عبیدالله است آری، جنگی که دست ها از بدن جدا شود. یک آقای از دوستان حر می گوید من دیدم که حر من به من گفت: هل سقیت فرسک؟ اسبت را آب دادی؟ گفتم نه، گفت برو اسبت را آب بده. من آمدم، به من نگفت چه کار می خواهد بکند و الا ممکن بود من هم همراه او می رفتم. شخص دیگری از سپاهیان کوفه از دوستان حر بود گفت: کارهای تو انسان را به شک می اندازد، تو چرا این طور متحیر هستی؟ چرا متوقف هستی؟ توی میدان جنگ انسان باید خیلی آماده باشد. گفت: والله خودم را میان آتش و بهشت می بینم و من آتش را بر بهشت اختیار نمی کنم. شمشیرش را

غلاف کرد، سپرش را پشت سر انداخت، شاید کلاه خودش را هم از سر برداشت، می آمد به سمت خیمه‌ی ابی عبدالله رفت. زیر لب یک زمزمه‌ای هم می کرد:

روضه:

روان شد سوی جیش رحمت حق
به حق پیوست و با حق گشت ملحق
بگفت ای شه منم آن حرّ گمراه
که بگرفتم سر راهت به اکراه
دل دلدادگان عشق یزدان
شکستم من به نادانی و طغیان
خطایم بخش ای شاه عدویند
گنه از بنده و لطف از خداوند

به حضرت عرض کرد هل لی من توبه؟ قال: «نعم یتوب الله علیک انزل» پیاده شو، عرض کرد: آقا جان سواره باشم بهتر است و به سپاه زد گفت: مادرتان در عزای تان بگرید، من حسین را دعوت نکردم شما دعوت کننده بودید، آیا از مهمان این طور پذیرایی می شود؟ عمر سعد ترسید سخنان حر تأثیر بگذارد، احساسات سپاه را دگرگون کند، گفت حمله کنید، یک جانبه همه‌ی سپاه حمله کردند. حمیدبن مسلم می گوید من نگاه می کردم حر می رزمید بعد اسبش را پی کردند، پیاده شد پیاده می رزمید. دیگر غبار فضا را گرفت دیگر حر را ندیدم. فقط یک وقت نگاه کردم دیدم سرش به دامن حسین است.

گر طیببانه بیایی بر سر بالینم به دو عالم ندهم لذت بیماری را

فجعل یمسح الغبار عن وجهه و یقول « انت حر فی الدنیا و الآخرة كما سمّتك امك حرا»

دیدم ابی عبدالله خاک از صورت حر پاک می کند.

صلی الله علیک یا ابا عبدالله

و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون

تهیه و تدوین:

دفتر مطالعات، پژوهش‌ها و ارتباطات حوزوی

مرکز رسیدگی به امور مساجد